

برساخت اجتماعی و تجربه شخصی شهروندان سنندجی از بحران هویتی

و قومیتی

کاوه محمدی^۱، زهرا قاسمی^۲، نجمه وکیلی^۳

تاریخ دریافت: ۹۷/۶/۱۴، تاریخ تایید: ۹۷/۱۲/۱۸

چکیده

در اغلب جوامع چند قومی، مسائل قومی اگر مسئله اول آن جوامع نباشند، یکی از دغدغه‌های آن نظام اجتماعی به‌شمار می‌رود. بر همین اساس این پژوهش با هدف مطالعه کیفی، به برساخت اجتماعی و تجربه شخصی شهروندان سنندجی از بحران هویتی و قومیتی است. روش این پژوهش کیفی، از نوع گراندد تئوری است و بر این اساس، داده‌های کیفی جمع‌آوری شد که بر پایه آن هدف پژوهشگر کشف مدلی برای تبیین بحران هویتی و قومیتی در کردستان است، بنابراین این مهم با نظر و عقاید اساتید، خبرگان و کارشناسان سنندجی ممکن می‌شود. به‌طور کلی می‌توان گفت نظرات کارشناسی اساتید، خبرگان و کارشناسان سنندجی، بهترین راهبرد برای تبیین بحران هویتی و قومیتی در کردستان هستند. تحلیل نتایج ۱۵ مصاحبه عمیق بر اساس سه مرحله کدگذاری با بیش از ۳۰۴ گزاره معنادار، ۲۷۰ مفهوم و ۲۲ مقوله فرعی و ۹ مقوله اصلی و یک مقوله هسته، به‌دست آمد. ۹ مقوله به‌دست‌آمده شامل: نادیده‌انگاری اقوام، خلأ قانونی، ضعف نهادی، بی‌عدالتی، سیاسی‌انگاری، سوءمدیریت مسائل قومی، امحای هویتی اقوام، تجزیه‌طلبی و رخ‌نمایی هویت قومی است که با انتزاع بیشتر این مقولات در مرحله کدگذاری گزینشی، یک مقوله هسته به‌نام «نادیده‌انگاری قانونی اقوام در یک ضعف نهادی با ترکیب بی‌عدالتی موجود در بستر سیاسی‌انگاری عامل بحران‌های هویتی و قومیتی هستند که با راهبرد امحای هویتی اقوام و سوءمدیریت مسائل قومی به پیامدهای ناخوشایندی چون تجزیه‌طلبی و رخ‌نمایی هویت قومی منجر می‌شود»، به‌دست آمد که می‌تواند همه مباحث اساتید، خبرگان و کارشناسان مسائل قومی در سنندج راجع به بحران‌های هویتی و قومی در کردستان را تحت پوشش قرار دهد.

واژگان کلیدی: قومیت، هویت، مسائل قومی، بحران هویتی، سنندج.

۱ دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
mohamadi.kaveh2012@gmail.com

۲ استادیار گروه علوم اجتماعی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)
zahraghasemisst@gmail.com

۳ استادیار گروه تربیتی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
najmeh_vakili@yahoo.com

مقدمه

واژه هویت یا Identity ریشه در زبان لاتین دارد و از Identitas که از Idem یعنی «مشابه و یکسان» ریشه می‌گیرد. این واژه در یک معنا به ویژگی یکتایی و فردیت، یعنی تفاوت‌های اساسی که یک شخص را از همه کسان دیگر به واسطه هویت «خودش» متمایز می‌کند، اشاره دارد و در معنای دیگر، به ویژگی همسانی که در آن اشخاص می‌توانند به هم پیوسته باشند و یا از طریق گروه یا مقولات براساس صور مشترک برجسته‌ای، نظیر ویژگی‌های قومی و... به دیگران بپیوندند، دلالت دارد (باپرون، ۱۹۷۷؛ فکوهی، ۱۳۸۰: ۶۴). هویت به درک و تلقی مردم از اینکه چه کسی هستند و چه چیزی برایشان معنادار است مربوط می‌شود. این درک و تلقی، در پیوند با خصوصیات معینی شکل می‌گیرد که بر سایر منابع معنایی الویت دارند (معمار و همکاران، ۱۳۹۲: ۱۵۹). بر اساس تعاریف، تعلق به گونه‌های هویتی و قومیتی متفاوت باعث گسست انسجام اجتماعی در جوامع شده و در مواردی هرچند وجود گونه‌های قومیتی و هویتی برای نظام اجتماعی مفید خواهند بود، اما نباید از معایب و پیامدهای نامطلوب آنها نیز غافل ماند.

هرچند این مفهوم (هویت) در دوران پیشامدرن^۱ به «ما»ی جمعی قبیله‌ای، استحاله فرد در جمع یا به تعبیر دورکیمی به «وجدان جمعی»^۲ محدود می‌شده، اما با رنسانس و شکل‌گیری انقلاب صنعتی، شهرنشینی، اصلاحات مذهبی، انقلاب‌های سیاسی، ظهور دولت‌های مدرن و... تغییر ماهیت داد و از شکل سخت^۳ و ذاتی^۴ جدا گشت و صورتی سیال^۵ و متغیر به خود گرفت؛ به گونه‌ای که افراد در دنیای مدرن، قادر شده‌اند در آن واحد هویت‌های متفاوتی را برای خود برگزینند و برچسب‌های شناسایی^۶ قومی، ملی، دینی و... اختیار کنند (مهدوی‌نژاد و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۱۶). همچنین به دلیل مهاجرت‌های گسترده در نتیجه جهانی‌شدن، امروزه افراد به دلیل استقبال از شکل‌های چندفرهنگی جوامع، هویت قومی افراد فرایند در حال ادغامی را طی کرده است و امروزه سخن از هویت مشترک جهانی آنهاست (کاستلز، ۲۰۱۱: ۲۴). با وجود تعاریف جدید از هویت افراد و ویژگی‌های هویتی آنان، اما هنوز هم مسئله هویت مسئله غالب اندیشمندان و سیاست‌گذاران اجتماعی است.

1 Pre-Modern

2 Collective Consciousness

3 Rigid

4 Natural

5 Fluid

6 Identify labels

بیان مسئله

ایران کشوری مملو از اقلیت‌های قومی محدود به عرصه سرزمینی یا خرده‌ملت‌هاست و دارای مردمانی با زبان و مذهب متمایز، که در کشور زندگی کرده و با گروه‌های فرهنگی مسلط یا مرکزی تفاوت دارند. ترک‌ها، کردها، لرها، بلوچ‌ها و... از این جمله‌اند. گرچه وجود کشوری به‌نام ایران سابقه چند هزار ساله دارد، در حقیقت سابقه وجود دولت در ایران به هزاره ششم پیش از میلاد می‌رسد (دیاکونوف، ۱۳۸۰: ۱۶۷) و انسجام این مجموعه اقوام در این تاریخ چند هزار ساله برای حفظ موجودیت سیاسی کشور کافی بوده است، اما بعد از شکل‌گرفتن دولت ملی ایران به مفهوم مدرن آن (۱۳۰۴)، گرایش‌های قومی گریز از مرکز شکل جدیدی به خود گرفته است. این گرایش‌ها به‌صورت تحرکات قومی که تا پیش از این بیشتر به‌صورت تحرکات ایلی و قبیله‌ای بوده (احمدی، ۱۳۷۸: ۹۲)، از سال‌های ۱۳۲۰ آغاز شده و تا کنون نیز با شدت و حدت متفاوتی ادامه داشته است. برای نمونه؛ تحرکات قومی در حوزه گردنشین غرب کشور و تحرکات قومی در خوزستان و وقایع ۱۳۸۴ اذربایجان و... از این دست هستند. این مسئله، فقط مختص ایران نبوده و در برخی جوامع طبقات اجتماعی و قومیت خود به تنهایی به‌وجود آورنده هویت‌های متضاد در جامعه شده‌اند (ملو، ۷، ۲۰۱۵: ۱۰۲۳) و انسجام ملی را شدیداً تحت شعاع قرار داده‌اند.

اگر بتوان جامعه را یک نظام کل در نظر گرفت، آنگاه مجموعه فرهنگ‌های محلی و منطقه‌ای شکل‌دهنده آن جامعه را نیز می‌توان خرده نظام‌های فرهنگی آن نامید. انسجام نهایی جامعه، محصول ارتباط منظم میان این خرده‌نظام‌ها و همچنین ارتباط نظم‌یافته هریک از این خرده نظام‌ها با نظام کلی است. اگر هر کدام از این رابطه‌ها نتوانند نقش‌های خود را به‌درستی ایفا کنند، سیستم کل نمی‌تواند کارکردهای خود را به‌درستی اجرا کند (کوئن، ۱۳۹۰: ۲۰۱). جامعه ایران نیز از این امر مستثنی نیست. جامعه ایران، چند قومیتی و دارای حیاتی موزائیکی است. اقوام متفاوتی در سرتاسر مرزهای ایران مستقر شده‌اند و برای اجرای کارکردهای سیستم کل، هر کدام از این خرده سیستم‌ها باید نقش‌ها و کارکردهای خود را در قبال سیستم کل و متقابلاً سیستم در قبال آنها انجام دهد، اما در مواردی نقص‌هایی در عملکرد سیستم کلی و خرده نظام‌ها وجود دارد (نواح و تقوی‌نسب، ۱۳۸۶: ۱۴۲). حال با توجه به اینکه هویت ملی، خمیرمایه اصلی روند ملت‌سازی^۱ یا کشورسازی^۱ به‌شمار می‌رود (مجتهدزاده، ۱۳۸۹: ۱۸) و با

در نظر گرفتن اینکه در کشور، نقص‌هایی در کارکرد عناصر مختلف نظام و خرده‌نظام‌های تابعه در این عرصه وجود دارد، می‌توان این نتیجه را گرفت که هویت ملی ایرانیان آن‌چنان‌که در روند ملت‌سازی می‌توانست به کار آید، کارکرد مثبت و کامل خود را حداقل در میان بعضی از اقوام و خرده نظام‌های قومی از دست داده است (روحانی، ۱۳۹۰: ۱۰). در واقع، تشکیل هویت‌های موازی هویت کل و جمعی در کشور موجب تضعیف هویت ملی شده و نظم ساختار اجتماعی کل مورد تردید قرار گرفته است. این بدان معنی است که هویت‌های خرد و قومی، نقشی تعیین‌کننده‌تر را در شبکه هویتی افراد بازی می‌کنند.

در پهنه واقعیت عینی و جامعه، این امر موجب تشکیل شبکه‌های اجتماعی درون‌گروهی قومی^۲ در مقابل شبکه‌های اجتماعی برون‌گروهی^۳ و چندگانه در میان اقوام ایرانی شده است (قادرزاده و معیدفر، ۱۳۸۹: ۹۶). آن‌چنان‌که آشکار است شبکه روابط اجتماعی چندگانه و برون‌گروهی مانند سرمایه اجتماعی^۴ موجب ارتباطات گسترده میان افراد در درون گروه‌های متفاوت شده و در نتیجه، احساس فاصله اجتماعی افراد را نسبت به هم کاهش می‌دهد و در رابطه با موضوع هویت، موجب شکل‌یافتن هویت جمعی در افراد می‌شود، اما در نقطه مقابل، شبکه‌های درون‌گروهی و قومی موجب محدود شدن دایره ارتباطات اجتماعی افراد شده و در نتیجه امکان تشکیل هویت جمعی و فرا درون‌گروهی را به‌اندازه زیادی سلب می‌کند (عبداللهی و قادرزاده، ۱۳۸۲: ۳۱ - ۲۹).

براساس تعاریف، هویت قومی، فرایندی پیچیده و گسترده است و در جنبه‌های مختلفی از زندگی اجتماعی افراد نمود پیدا می‌کند. کنی و برینر^۵ (۲۰۱۳) برجستگی هویت قومی در محل کار را بررسی کرده و اعتقاد دارند که در برخی سازمان‌های امروزی هویت قومی، نقش فعال و پویایی را بازی می‌کند. کارکنان سازمان‌های مختلف به‌واسطه اشتراکات هویتی خود ارتباط کاری عمیقی با هم پیدا می‌کنند و یک کشش درونی نسبت به هویت قومی خود دارند که از آن به‌عنوان ابزاری برای قوم‌مداری استفاده می‌کنند (کنی و برینر، ۲۰۱۳: ۷۲۶). بنابراین اگر نتوان هویت‌های قومیتی را در راستای هویت کلان، همنوا و همسو کرد، طبیعتاً انسجام خدشه‌داری در کشور بنا می‌شود که در مواقع بحران نمی‌توان به آن اتکا کرد. همچنین از

1 State Building

2 Ethnical Bonding Social Networks

3 Bridging Social Networks

4 Social Capital

5 Kenny & Briner

آنجایی که اقلیت‌های قومی از سوی نخبگان، گروه‌های خارجی و داخلی، از طریق استفاده از ابزارهای مدرن ارتباطی نظیر ماهواره‌ها، اینترنت و شبکه‌های اجتماعی مجازی با اهداف متفاوت مورد بسیج واقع می‌گردند و گاهی نتایج بسیار مخربی هم برای کشور و هم برای گروه‌های قومی به‌بار داشته است، بررسی علمی بحران‌های هویتی و قومی و مطالعه تجربه شخصی شهروندان از این مقوله اهمیت زیادی دارد و این پژوهش، حول این سؤال مهم انجام می‌شود که برساخت و تجربه شخصی شهروندان سنندجی از بحران هویتی و قومیتی چگونه شکل می‌گیرد و آیا این طرز تلقی شهروندان می‌تواند در خدمت فرصت‌های انسجام ملی باشد یا تهدیدی برای کلیت انسجام ملی تلقی می‌شود؟

اهداف پژوهش

- بررسی تجربه زیسته شهروندان سنندجی از بحران هویتی و قومیتی؛
- شناسایی مؤلفه‌های بحران هویتی و قومیتی از نظر شهروندان سنندجی؛
- شناسایی شرایط علی و مداخله‌ای بحران هویتی و قومیتی در سنندج؛
- شناسایی بستر شکل‌گیری بحران هویتی و قومیتی در سنندج؛
- شناسایی استراتژی‌های کارآمد برای حل بحران‌های هویتی و قومیتی در سنندج؛
- شناسایی پیامدهایی بحران‌های هویتی و قومیتی در سنندج برای کل نظام اجتماعی.

پیشینه نظری پژوهش

از آنجایی که این پژوهش به روش کیفی انجام می‌شود، لذا چارچوب نظری خاص برای پشتیبانی نظری وجود ندارد، بلکه به مواردی از ادبیات و رویکردهای نظری مرتبط با هویت و هویت قومی در این پژوهش اشاره می‌شود. بدین جهت، ابتدا در سطح خرد، نظریه کنش متقابل نمادین^۱ و نحوه شکل‌گیری «خود»^۲ و هویت فردی و جمعی در نزد این نظریه‌پردازان مورد بررسی قرار خواهد گرفت. سپس نظریه‌هایی که در سطوح متوسط ارائه شده‌اند، همانند نظریه ریچارد جنکینز^۳، هنری تاجفل^۴، شلدون استرایکر^۵، پیتر بورک^۶، موریس روزنبرگ^۱ و جورج مک‌کال^۲ و

1 Symbolic Interaction Theory

2 Self

3 Richard Jenkins

4 Henri Tajfel

5 Sheldon Stryker

6 Peter Burke

و سیمونس^۳ ارائه خواهند شد. در آخر، در سطح کلان جامعه‌شناسی نیز نظریه‌های مانوئل کاستلز^۴، آنتونی گیدنز^۵ و رابرت پاتنام^۶ بررسی خواهند شد. در این پژوهش کیفی، چارچوب نظری وجود ندارد، بلکه رویکردهای نظری مرتبط با هویت و هویت قومی ابتدا در سطح خرد: نظریه کنش متقابل نمادین^۷ و نحوه شکل‌گیری «خود» و هویت فردی و جمعی بررسی گردید.

نظریه‌های سطح خرد: نظریه کنش متقابل نمادین

هنگام طرح بحث هویت در ادبیات علوم اجتماعی، باید به نظریه کنش متقابل نمادین مراجعه نمود؛ زیرا به نظر می‌رسد قانع‌کننده‌ترین برداشت و مفهوم‌سازی در این نظریه وجود دارد. در واقع، نظریه جرج هربرت مید درباره خود و نحوه تکوین آن به‌خوبی نشان می‌دهد که هویت (به معنی خود) مضمون و ماهیتی اجتماعی دارد. در چارچوب این نظریه، هویت اجتماعی میان روان‌شناسی فرد یا بازنمایی خود و ساختار و گروه‌های اجتماعی که خود در درون آنها قرار دارد، پیوند برقرار می‌شود (برور و یوکی، ۲۰۰۷: ۱۳۸۷: ۱۴۸). ویلیام جیمز^۸ بررسی خود را درباره «خود» با اظهار اینکه افراد خود را به‌عنوان اشیایی در موقعیت‌های تجربی تشخیص می‌دهند، آغاز می‌کند. وی این فرایند را خود تجربی یا من مفعولی می‌نامد. به باور وی، خود تجربی دارای سه جنبه^۱. خود مادی، ۲. خود اجتماعی و ۳. خود روحانی است. از جانب دیگر، او معتقد است که هر جنبه از خود دارای دو بعد جستجوی خود و احساسات خود است (ترنر، ۲۰۰۳: ۳۴۴؛ ترنر، ۱۳۸۴: ۵۲۶ - ۵۲۵). جیمز معتقد است که در ورای همه این خودها افراد دارای یک خود اصیل یا هویت شخصی می‌شوند که در واقع، حس یگانگی‌ای است که باعث می‌شود افراد هویت‌های مستقلی داشته باشند. انسان‌ها هویت‌های تجربی مختلف را اخذ می‌کنند و سپس آنها را در خود تداوم و ثبات می‌بخشند که همین موجب تشکیل هویت شخصی و اصیل هر فرد می‌شود (ترنر، ۱۳۸۴: ۵۲۸).

چارلز هورتون کولی^۹ با نفی سنت دکارتی میان‌شناسی اندیشنده و جهان خارجی، چنان استدلال می‌کرد که خود یک شخص، از رهگذر تبادلش با دیگران رشد می‌کند. در ادبیات جامعه‌شناسی، وی اولین اندیشمندی بود که در برابر تحلیل‌های روان‌شناختی که از

1 Morris Rosenberg

2 George McCall

3 Simmons

4 Manuel Castells

5 Anthony Giddens

6 Robert Putnam

7 Symbolic Interaction Theory

8 William James

9 . Charles Horton Cooley

فردی و شخصی بودن خود دفاع می‌کردند، به اجتماعی بودن خود اشاره کرد و معتقد بود که خود در یک رهیافت دیالکتیکی شکل می‌گیرد. در واقع، به نظر وی آگاهی هر شخص از خودش، بازتاب افکار دیگران درباره خودش است، در نتیجه نمی‌توان از خودهای مجزا و جداگانه صحبت کرد. نظریه خود آیین‌سان کولی در واقع، نشان‌دهنده رابطه دیالکتیکی جامعه و فرد در شکل یافتن شخصیت و هویت افراد است. این امر، بدان معناست که انسان‌ها هویتشان در ارتباط با دیگران ساخته و شکل می‌دهند (کوزر، ۱۳۸۳: ۴۱۱ - ۴۰۹؛ آزادارمکی، ۱۳۸۳: ۲۳۵؛ توسلی، ۱۳۸۴: ۲۹۸ - ۲۹۶).

جرج هربرت مید نیز خود را خود را در رابطه با اجتماع می‌یابد. وی یادآور می‌شود که جدا از جامعه، هیچ‌گونه خود، خودآگاهی و ارتباطی نمی‌توان متصور شد. وی هویت هر فردی را تشکیل شده از دو قسمت «من فاعلی»^۱ و «من مفعولی»^۲ می‌داند و معتقد است که خود و هویت فرد در فرایند بازی‌های کودکان شکل می‌گیرد. کودکان از مراحل بازی‌های ساده، به سمت بازی‌های گروهی و پیچیده می‌روند. در مراحل پیچیده‌تر و بالاتر کودک اجتماع و جامعه را در خود نهادینه می‌کند و نقش دیگری کلی را به‌خوبی ایفا می‌کند و هویت اجتماعی او شکل می‌یابد. مید بر همین اساس، معتقد است که خود و هویت اجتماعی است (کوزر، ۱۳۸۳: ۴۵۱ - ۴۴۴؛ کوزر و روزنبرگ، ۱۳۸۵: ۱۲۴ - ۱۲۰؛ ترنر، ۱۳۸۴: ۵۵۸ - ۵۴۸).

نظریه‌های سطح متوسط

کارهای اولیه صورت‌گرفته توسط نظریه‌پردازان کنش متقابل اجتماعی، موجب شکل‌گیری نظریه‌های در سطح متوسط توسط تاجفل و دیگران شد (حاجیان، ۱۳۸۷: ۱۵۰ - ۱۴۹). تاجفل «نظریه هویت اجتماعی»^۳ را در سال ۱۹۸۰ مطرح می‌کند. به نظر او آن بخش از هویت‌ها که نشأت‌گرفته از گروهی است که به آن تعلق داریم (درون گروه)^۴، به‌وسیله مقایسه و ترجیح افراد گروه خودی نسبت به کسانی که در خارج از گروه هستند (برون گروه)^۵ شکل می‌گیرد. به نظر او ما یک احساس مثبت نسبت به اینکه «کی» هستیم و در برابر اعضای درون گروه و برون گروه چگونه عمل می‌کنیم، کسب می‌نماییم. تعلق به یک گروه خاص، علتی برای

1 I

2 Me

3 Social Identity Theory

4 Intergroup

5 Out-group

تبعیض فرد نسبت به برون گروه و طرفداری از درون گروه یا گروه خود است. این تمایزگذاری بین گروه خود و گروه غیرخود، کمک می‌کند تا هویت اجتماعی فرد در آن شرایط بروز کند و تعریف شود. هویت اجتماعی فرد، به وسیله گروهی که به آن تعلق دارد، تعیین می‌شود. این هویت، تابعی از ویژگی‌های فرهنگی آن گروه است و مبتنی بر تفسیر درون گروه و برون گروه می‌باشد. بنابراین پرسش از ترجیحات درون گروهی بیانگر میزان تعلق اجتماعی است. هویت اجتماعی از جامعه‌ای به جامعه‌ای دیگر متفاوت است و تابعی از فرهنگ آن جامعه می‌باشد. بنابراین هویت افراد هر جامعه ویژه آنهاست و قابل تعمیم به سایر فرهنگ‌ها و گروه‌های دیگر نیست. در واقع، هنگامی فرد هویت اجتماعی دارد که هنجارهای گروه بر او تأثیرگذار باشد و این مهم‌ترین شیوه کنترل حجم وسیعی از افراد است که به وسیله یکدیگر شناخته می‌شود (تاجفل، 1982: 7-3؛ ایمان و کیذقان، ۱۳۸۱: ۸۲).

هدف اصلی ریچارد جنکینز، بازسازی مفهوم هویت اجتماعی برای کاربرد جامعه‌شناختی است و برای این کار بر ایجاد ارتباط بین مدل‌های انضمامی و انتزاعی هویت - که می‌توان آن را نوعی پیوند میان ساختار و کنش دانست - تأکید دارد. به نظر او اگر هویت یک پیش‌نیاز برای زندگی اجتماعی است، عکس آن نیز درست است. یعنی هویت فردی نیز جدا از دنیای اجتماعی، دیگر معنایی ندارد. اشخاص، منحصربه‌فرد و متغیر هستند، اما فرد بودن به‌طور کلی امری است که به‌شیوه‌ای اجتماعی ساخته شده است؛ یعنی در فرایندهای نخستین و ثانویه جامعه‌پذیری و کنش متقابل اجتماعی بین افراد به‌دست می‌آید. هویت نتیجه دیالکتیک برون و درون یا فرد و جامعه است. دیالکتیک درونی و بیرونی هویت‌یابی فرایندی است که در جریان آن همه هویت‌های جمعی و فردی شکل می‌گیرند. به باور وی هویت‌هایی همانند خود بودن، انسان بودن، جنسیت، خویشاوندی و قومیت، هویت‌های اولیه هستند. این هویت‌ها در مرحله نوزادی و مراحل اولیه کودکی نمود پیدا می‌کنند و نسبت به سایر هویت‌ها در مقابل تغییر و دگرگونی مقاوم‌تر و ارتجاعی‌تر هستند.

هرچند تمامی هویت‌های اجتماعی از قابلیت تغییر و دگرگونی برخوردارند، اما هویت‌های اولیه ممکن است کمتر دچار تغییرات آشکار و مشخص شوند. مطابق دیالکتیک درونی - بیرونی، آنچه مردم درباره ما فکر می‌کنند به همان اندازه اهمیت دارد که در مورد خودمان فکر می‌کنیم. بنابراین هویت اجتماعی، دوجانبه است؛ در دیالکتیک درونی - بیرونی بین خود پنداره و تصور عامه، نه تنها خودمان را شناسایی می‌کنیم، بلکه دیگران را نیز می‌شناسیم.

در برخی موارد قدرت و به عبارت دیگر، سیاست می‌تواند در فرایندهای حفظ و تغییر هویت نقش محوری داشته باشد. در یک زمینه سیاسی هویت‌های جمعی می‌توانند ابراز شوند، مورد دفاع قرار گیرند، تحمیل شوند و یا مقاومت نمایند. در این موارد نقش عوامل بیرونی اهمیت زیادی پیدا می‌کند. هویت می‌تواند ظاهری و واقعی باشد. هویت‌ها می‌توانند ثابت باشند و یا دچار دگرگونی شوند. مثلاً هویت ظاهری که برای دسته‌بندی مردم به کار می‌رود، ممکن است توسط دولت تغییر نماید. هویت‌های ظاهری و واقعی هرچند از نظر تحلیلی متمایز هستند، ولی در عمل درگیری نزدیکی باهم دارند (جنکینز، ۱۹۹۶: ۲۸ - ۱۹).

موریس روزنبرگ به جای توجه به خود، به برداشت از خود اشاره می‌کند، به نظر او خود، مفهوم عام‌تری است که هم شناساست و هم شناخته، اما در برداشت از خود، خود به معنای شناخته ارائه می‌شود. برداشت از خود، عبارت است از جامعیت اندیشه و احساساتی که فرد در ارجاع نسبت به خودش به عنوان یک شناخته عینی دارد. بنابراین برداشت از خود، هرچند بخشی از خود است، اما اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد؛ زیرا این بخش، مهم‌ترین شناخته در جهان برای هر فرد به‌شمار می‌رود. از جانب دیگر، برداشت از خود یک اطلاع ارتباط‌ناپذیر است و مجموعه اطلاعات و دیدگاه‌های منحصر به فرد شخص درباره خود را منعکس می‌کند. وی معتقد است که افراد، سه نوع برداشت از خود دارند. خود موجود یا تصور و تصویری که فرد در حال حاضر و در اینجا و اکنون از «خود» در ذهن دارد. خود دلخواه یا تصویری که ما دوست داریم باشیم و فرد با اندیشیدن درباره آن بسیار شاد و مسرور می‌شود و در آخر خود وانمودی یا روشی که ما در یک موقعیت خودمان را نشان می‌دهیم (روزنبرگ، ۱۹۶۵: ۲۷۳ - ۲۷۴).

وی همچنین میان محتوا، ساختار، ابعاد و مرزهای برداشت از خود تمایز قایل می‌شود. او در زمینه محتوا، هویت‌های اجتماعی را از تمایلات فردی متمایز می‌داند. هویت‌های اجتماعی عبارتند از گروه‌ها منزلت‌ها یا رده‌هایی که فرد از نظر اجتماعی خودش را متعلق به آنها تشخیص می‌دهد. مثال‌هایی از این هویت، عبارتند از تشخیص خود به عنوان یک دموکرات، یک عضو طبقه متوسط و...، اما یک فرد، نه تنها خودش را بر حسب چنین مقولاتی در نظر می‌گیرد، بلکه همچنین خودش را صاحب گرایش‌هایی معینی در جهت پاسخ‌گویی به این موقعیت‌ها نیز می‌داند. ابعاد به رویکردها و احساساتی راجع است که یک فرد درباره خود خویش دارد. مرزهای برداشت از خود، شناخته‌هایی هستند که خارج از کنشگر قرار دارند و باعث می‌شوند که او احساس سربلندی یا شرمساری کند (ریتزر، ۱۳۸۴: ۲۹۱ - ۲۸۹).

مک‌کال و سیمونز در نظریه‌شان هویت نقشی و حمایت نقشی^۱ تأکیدشان بر هویت نقش و موقعیت‌هایی است که افراد درصددند در آن موقعیت‌ها اهداف و برنامه‌های خود را درک کنند. در واقع، هویت نقش، تصویری از یک موقعیت را برای هر فردی ارائه می‌کند. در نتیجه، هویت نقش برای یک شخص ویژگی‌ها و نقش‌هایی هستند که هر فرد برای خودش به‌عنوان مالک یک موقعیت خاص طراحی می‌کند. هرچند بر اساس نظریه کنش متقابل نمادین افراد خود را در آینه دیگران می‌بینند و عملکردشان را بر اساس نظر دیگران ارزیابی می‌کنند و این امر باعث شکل یافتن هویت آنها می‌شود، اما مک‌کال و سیمونز معتقدند که مهم‌ترین ناظرین اعمال کنش و هویت نقش در افراد خود افراد هستند که هویت نقش بالفعل‌شان را با هویت نقش تصویری و ایده‌آلی خود مقایسه می‌کنند. نتیجه این روند موجب می‌شود که همیشه فاصله و نارضایتی‌ای بین هویت نقشی بالفعل و ایده‌آل فرد به وجود آید (ترنر، ۲۰۰۳: ۳۷۳ - ۳۷۲).

از جانب دیگر مک‌کال و سیمونز معتقدند در میان هویت‌های نقشی متفاوت، بعضی از هویت‌ها از اهمیت و برجستگی بالاتری برخوردارند و این امر، سبب برتری آن هویت‌های نقشی خاص می‌شود. شایان ذکر است که این سلسله‌مراتب برتری یک هویت به شرایط اجتماعی مختلف وابسته است. برتری یک هویت نیز به میزان تعهد فرد به آن هویت، میزان ایده‌آلی بودن آن، میزان حمایت ناظرین آن هویت، مصرف زمان و هزینه برای آن هویت، میزان پاداش درونی و بیرونی نسبت به آن هویت و... وابسته می‌باشد. در نتیجه، در این فرایند گفتگو و کنش متقابل و فهم معنای ذهنی دیگران بسیار مهم می‌شود (استتس، ۲۰۰۷: ۲۰۵؛ استتس و بورک، ۲۰۰۰: ۲۲۷).

پیتر بورک بر این باور است که افراد در تمام موقعیت‌ها حامل دیدگاهی کلی یا همان خود آرمانی در مورد خودشان می‌باشند، اما خود عملی (تصور از خود) است که کنش متقابل لحظه‌به‌لحظه را ایجاد می‌کند. پیتر بورک برخلاف مک‌کال و کالینز سعی در بررسی برجستگی هویت فرد ندارد، بلکه در عوض درصدد آن است که پویایی‌های درونی خود را هنگامی که افراد در پی اثبات هویت مرتبط با یک نقش خویش هستند، بررسی کند. بورک معتقد است که در فرایند اثبات هویت افراد دارای مجموعه‌ای از معانی در مورد هویتشان می‌باشند که آن را استاندارد هویتی می‌نامد (بورک، ۲۰۰۶: ۸۳). وقتی افراد در این فرایند این معانی را به‌صورت برون‌دادهایی بیرون می‌دهند، ارزیابی انعکاسی‌ای از جانب افراد دیگر را تجربه می‌کنند. این

1 Role Identity and Role Support

ارزیابی انعکاسی از واکنش‌های دیگران به صورت درون‌دادهایی، وارد هویت فرد می‌شود و آن را شکل می‌دهد (بورک، 2004: 6 - 5؛ بورک و استتس، 2009: 176 - 175؛ بورک و همکاران، 2007: 29 - 28). در این فرایند، اگر استانداردهای هویتی با درون‌دادهای بیرونی مطابقت کنند، افراد عواطف مثبتی را تجربه خواهند نمود و اگر درون‌دادهای رفتاری آنها با استانداردهای هویتی‌شان مطابقت نداشته باشد، افراد عواطف منفی‌ای را تجربه خواهند نمود و در برون‌دادهای بعدی خود سعی خواهند نمود پاسخ افراد نسبت به کنش‌های‌شان را در راستای اثبات هویت خود تغییر دهند. به طور مجموع بورک معتقد است وقتی که هویتِ نقشی افراد متحقق نمی‌شود، افراد دچار کاهش اعتمادبه‌نفس، اضطراب، استرس، پریشانی و احساس‌هاس منفی دیگر می‌شوند و در نقطهٔ مقابل، اگر هویت نقشی افراد به‌طور مداوم در کنش کتقابل با دیگران متحقق شود، افراد تعهداتشان را نسبت به دیگران گسترش خواهند داد، پیوندهای عاطفی عمیقی را با دیگران برقرار خواهند کرد و در نهایت، به گروه و ساختار کلان تمایل و نگرش مثبت‌تری خواهند داشت (استرایکر و بورک، 2000: 287؛ استتس و بورک، 2000: 227؛ فرانک، 2010: 21 - 14؛ ترنر، 2003: 381 - 376).

استرایکر در نظریه‌های خود سلسله‌مراتب برجستگی هویت^۱ و نظریهٔ هویت عاطفه^۲ به بررسی رفتار انسانی در اجرای نقش‌های هویتی در زمینهٔ کنش متقابل اجتماعی نمادین پرداخته است. وی با تأکید بر موقعیت کنشگران، در واقع، میان فرد و ساختار اجتماعی رابطه برقرار می‌کند و از سطح فردی به سطح ساختاری حرکت می‌کند و سپس این مسیر را دوباره برمی‌گردد (استرایکر، 1999: 23؛ دسروکرس و همکاران، 2004: 61؛ ریتزر، ۱۳۸۴: ۳۰۸).

استرایکر معتقد است که بسیاری از کنش‌های رفتاری ما در ساختارهای اجتماعی مشخص قابل تعیین هستند و افراد تقریباً از انتظارات هویتی و نقشی خود در موقعیت‌ها آگاه هستند، اما همچنان‌که شروع به کنش متقابل می‌کنند، شکل و محتوای کنش متقابل آنها می‌تواند تغییر کند و همسو با انتظارات آنها از آن موقعیت ساختاری نباشد. مقدار این تغییرات به نوع ساختار اجتماعی بستگی دارد، اما در هر صورت ساختارها کنش‌های افراد را محدود می‌کنند. در نهایت پلی که استرایکر میان فرد و ساختار می‌زند، موجب برتری ساختار بر فرد می‌شود؛ زیرا وی معتقد است که افراد خودشان را به‌عنوان ابژه‌هایی در رابطه با موقعیت‌شان در ساختار اجتماعی درک و شناسایی می‌کنند (ترنر، 2003: 369).

1 Salience Hierarchy of Identity

2 Identity Theory of Emotion

نظریه‌های سطح کلان

کاستلز معتقد است انقلاب ارتباطات در دهه ۱۹۷۰ از دره سیلیکون^۱ در کالیفرنیا آغاز شد و با سرعت و شتاب روزافزونش امکان ظهور جامعه شبکه‌ای^۲ را فراهم کرد که همین امر، افراد و جوامع را در معرض قالب‌های تازه و هویت‌های جدید قرار داد (کاستلز، الف، ۱۳۸۰: ۲۰). وی معتقد است که جامعه شبکه‌ای که هسته اصلی آن از اطلاعات و نظام ارتباطات الکترونیک تشکیل می‌شود، از شبکه نیرومندی شکل یافته است که از طریق آن سرمایه‌داری وارد مرحله‌ای جدیدی شده است که در این مرحله، سرمایه بر سرمایه‌داران حکومت می‌کند و تقابلی جدید میان شبکه و فرد تولید شده است. در این شرایط، تنها گروهی از نخبگان جهان‌وطن قادر هستند بر محیط اطراف خود کنترل داشته باشند و اکثر افراد، کنترل‌شان را بر هویت خود از دست می‌دهند. کاستلز در این رابطه، معتقد است که بر اساس قانون تطور اجتماعی، هر سلطه‌ای به بروز مقاومت‌هایی منجر می‌شود و بر همین اساس، وی یادآور می‌شود که هویت‌های مقاوم، به صورت جمع‌های فرهنگی، ملی، قومی، محله‌ای، دینی و... ظهور می‌کنند. این نوع هویت‌ها را کاستلز در سه نوع هویت «مشروعیت‌بخش»، «مقاومت» و «برنامه‌ای» دسته‌بندی می‌کند. هویت‌های مشروعیت‌بخش، در درون دولت‌های ملی ظهور می‌کنند و زمینه را برای ایجاد جامعه مدنی مهیا می‌کنند، اما هویت‌های مقاوم - که ناشی از احساس طرد و کنارگذاشتگی است - به ایجاد جمعیت‌ها و جماعت‌هایی با گرایش‌های خاص منجر می‌شود. هویت‌های برنامه‌ای نیز زمینه را برای تشکیل سوژه اجتماعی^۳ مهیا می‌کنند. در این دسته افراد معمولاً به صورت جمعی کنشگری می‌کنند و به خلق هویت‌های جدید روی می‌آورند که اشکال کاملاً متنوعی از هویت را شامل ارتجاعی تا محافظه‌کار، واپس‌گرا تا مبارزه‌جو و... را دربرمی‌گیرد (کاستلز، ب، ۱۳۸۰: ۲۶ - ۲۲).

از سوی دیگر کاستلز در رابطه با قومیت و جنبش‌های قومی، اعتقاد به گسست و کاهش تأثیر آن در معنایابی جوامع و افراد دارد. به باور وی قومیت از منابع اصلی معنا و بازشناسی افراد در طول تاریخ بوده است. این روند نه در ایالات متحده، بلکه تقریباً در تمام کشورهای جهان امری محتوم و ثابت بوده است. از جانب دیگر، کاستلز معتقد است قومیت پایه و اساس قیام برای عدالت اجتماعی بوده است، برای مثال قیام سرخپوستان مکزیک در سال ۱۹۹۴ را

1 Silicon Valley

2 Informational Society

3 Social Subject

می‌توان ذکر کرد. علاوه بر این قومیت زمانی به‌عنوان پایه و اساس منطق غیر عقلانی تصفیه قومی به‌وسیلهٔ صرب‌های بوسنی در سال ۱۹۹۴ بوده است، اما به‌نظر وی، اگرچه نژاد و قومیت از اهمیت و مرکزیت برخوردارند، اما جریان‌های اجتماعی فعلی، عمیقاً ساختار آنها را دگرگون کرده است. وی معتقد است با وجود اینکه نژاد بیش از هر زمان دیگر به‌عنوان منبع سرکوب و تبعیض بوده است، اما قومیت و نژاد به‌مثابه منبع معنا و هویت در حال رنگ باختن، نه در برابر سایر قومیت‌ها، بلکه در برابر اصول کلی‌تر خود تعریف فرهنگی از قبیل دین، ملت یا جنسیت است (کاستلز، ب، ۱۳۸۰: ۷۴ - ۷۳).

گیدنز، هویت را در پهنه جهانی‌شدن مورد بررسی قرار می‌دهد. به باور گیدنز با ورود به دورهٔ مدرنیته متأخر و گسترش روزافزون تکنولوژی‌های ارتباطی و اطلاعاتی، نفوذ و تأثیر سنت روز به روز کاسته شده است. بدین جهت، امکان انتخاب آگاهانه، تنوع انتخاب و به‌طور کلی انتخاب سبک خاص زندگی برای افراد مهیا و فراهم می‌شود. به‌دلیل همین پویایی در جوامع امروزی، تعریفی که گیدنز از هویت ارائه می‌کند کاملاً سیال و همواره در حال تغییر است. به باور گیدنز، هویت عبارت است از «خود شخص آن‌طوری که شخص از خودش تعریف می‌کند». به‌نظر گیدنز، هویت انسان در کنش متقابل با دیگران ایجاد می‌گردد و در جریان زندگی، به‌طور پیوسته تغییر می‌کند. هیچ‌کس دارای هویت ثابتی نیست. هویت، سیال و همواره در حال ایجادشدن و عوض‌شدن است (گیدنز، ۱۳۷۸: ۱۵).

گیدنز با ارائه مفهوم شیوهٔ زندگی میان جهانی‌شدن و ساختارهای محلی ارتباط برقرار می‌کند. به باور وی شیوه‌های زندگی در واقع، بخشی از محیط فردی و اجتماعی است که اعضای جامعه می‌توانند بر روی آن نظارت و کنترل داشته و به بیانی تحت قدرت آنهاست و بر اساس آن می‌توانند هویت خود را تولید و بازتولید نمایند و آن را به نمایش بگذارند. تحول سبک‌های زندگی و دگرگونی‌های ساختاری مدرنیته متأخر به‌واسطهٔ بازتابندگی^۱ به یکدیگر گره می‌خورند و به‌دلیل گشودگی زندگی اجتماعی امروزی و کثرت زمینه‌های کنش و منابع، انتخاب سبک زندگی برای ساختن هویت شخصی به‌طور فزاینده‌ای اهمیت می‌یابد (گیدنز، ۱۳۷۸: ۸۸).

گیدنز «هویت» و «خود» را در ارتباط با مفهوم بدن قرار می‌دهد. به باور وی نیاز امنیت وجودی و حس امنیت هستی‌شناختی، آن چیزی است که نهایتاً به شکل‌گیری یک هویت شخصی در ارتباط با محیط پیرامون منجر می‌گردد و در این راستا، بدن به‌عنوان ابزار استفاده می‌شود. به‌نظر وی همهٔ موجودات انسانی به‌طور مداوم بر فعالیت‌های خویش نظارت دارند. در

1 Reflexivity

روابط اجتماعی، انسان‌ها یک حس امنیت وجودی به‌دست می‌آورند که وی ریشه آن را در مفهوم اعتماد تعمیم یافته می‌یابد. این اعتماد تشکیل‌دهنده رابطه‌ای است که جهت‌گیری‌های عاطفی و شناختی به‌سوی دیگران، دنیای عینی و هویت شخصی از آن نشأت می‌گیرد (گیدنز، ۱۳۸۵: ۶۳). به باور گیدنز، «خود» در درون بدن جای دارد و آگاهی نسبت به خویش بیشتر ناشی از تغییراتی است که در بدن احساس می‌شود. بدن در نگاه وی تنها یک جسم مادی صرف نیست، بلکه وسیله‌ای عملی برای کنار آمدن با اوضاع و احوال و رویدادهای بیرونی است. برای آنکه بتوان به‌طور برابر با دیگران در تولید روابط اجتماعی شریک شد، باید قادر بود نظارتی مداوم بر بدن خویش اعمال کرد (گیدنز، ۱۳۷۸: ۸۷ - ۸۶) که در نتیجه آن، بدن تبدیل به ابزاری هویت‌ساز در جریان تعاملات اجتماعی می‌گردد (نتلتون، ۱۹۹۸: ۱۴ - ۱۳). به اعتقاد گیدنز برخی از وجوه بدن، در عرصه کنش متقابل با دیگران، موجب تمایز فرد از دیگران می‌شود. گیدنز همچنین میان هویت واقعی و هویتی که فرد از خودش نشان می‌دهد تمایز قایل می‌شود. برای مثال فرد در ذهن خود به آرمانی باور دارد، اما در عمل به دلایل فراوان به آن آرمان عمل نمی‌کند. در واقع، بدین صورت افراد بین خود نمایشی و خود واقعی‌شان تفکیک قایل می‌شوند (گیدنز، ۱۳۷۸: ۷۴).

رابرت پاتنام^۱ در نظریه خود هویت قومی را در رابطه با سرمایه اجتماعی مد نظر قرار می‌دهد. وی با استفاده از داده‌های وسیع پیمایش‌های انجام‌شده در ایالات متحده آمریکا در سال ۲۰۰۰، به این نتیجه رسیده است که تنوع قومی و مهاجرت انزوای اجتماعی را افزایش می‌دهد. وی نشان می‌دهد که در مناطق دارای اجتماعات قومی متفاوت، معمولاً مردم گرایشی به ارتباط با مردم از قوم دیگری را ندارند. این روند به‌گونه‌ای است که حتی این افراد به افراد هم قومی یا همسایه‌ها و اطرافیان خود نیز بی‌اعتماد می‌شوند (پاتنام، ۲۰۰۷: ۱۴۸). وی همچنین معتقد است که تنوع قومی، موجب فرسایش سرمایه اجتماعی مانند اعتماد به نهادهای دولتی، در مشارکت فعال در طرح‌های اجتماعات محلی، در مشارکت در خیریه‌ها، نهادهای داوطلبانه و داشتن دوستان صمیمی می‌شود (پاتنام، ۲۰۰۷: ۱۵۰).

روش تحقیق

بر اساس پارادایم و معرفت علمی تحقیق، روش کیفی برای سنجش متغیرهای مورد بررسی انتخاب شد. از آنجایی که در این پژوهش، داده‌های کیفی در فرایند پژوهش جمع‌آوری می‌شود،

1 Robert Putnam

قصد محقق می‌تواند کشف موضوع تحقیق با نظر مشارکت‌کنندگان در تحقیق باشد. روش کیفی مورد استفاده در این پژوهش، روش گراند تئوری یا روش داده‌بنیاد است. محقق در ابتدا با انجام مصاحبه‌های عمیق در میان خبرگان و کارشناسان و اساتید هویت‌شناسی و قومیتی سنندج به تدوین الگوی بومی بحران‌های هویتی و قومیتی پرداخته شده است. جمع‌آوری اطلاعات این پژوهش در بخش کیفی، با استفاده از مصاحبه‌های عمیق نیمه‌ساختارمند انجام خواهد شد و با توجه به اینکه این پژوهش به روش کیفی انجام می‌شود، شروع آن با روش گراند تئوری است، جامعه آماری این تحقیق، شامل خبرگان و کارشناسان سنندجی از بحران هویتی و قومیتی هستند که آمار دقیقی از این افراد وجود ندارد و به‌صورت هدفمند به‌عنوان جامعه آماری انتخاب شده‌اند. انتخاب مشارکت‌کنندگان در پژوهش کیفی با هدف دستیابی به بیشترین اطلاعات در مورد پدیده مورد بررسی انجام می‌شود و از این رو، خبرگان و کارشناسان بحران هویتی و قومیتی در سنندج، دارای بیشترین اطلاعات در این حوزه هستند.

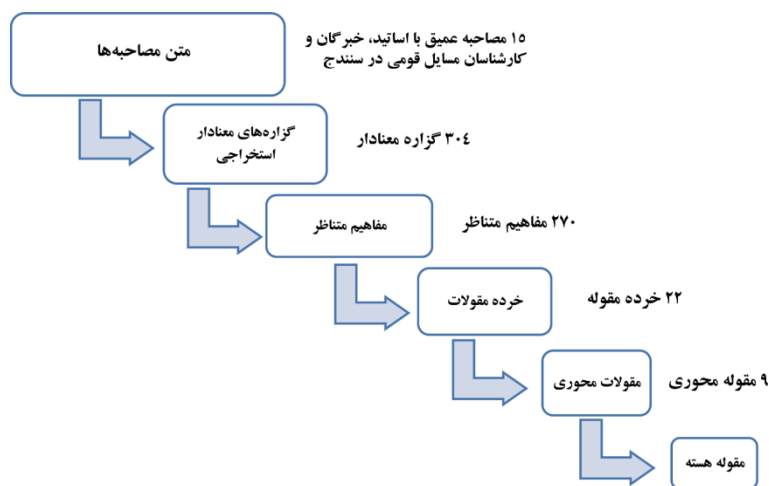
در نمونه‌گیری کیفی، از روش نمونه‌گیری نظری استفاده می‌شود و تعیین نمونه در این روش، هم‌زمان با دیگر ابعاد تحقیق صورت خواهد گرفت و نمونه‌گیری نظری انتخاب نمونه‌ها با توجه به تحلیل داده‌های گردآوری شده پیشین شناسایی می‌شود. باگذشت زمان به عمق و تمرکز نمونه‌گیری افزوده می‌شود؛ زیرا در مراحل اولیه، بیشتر کشف مفاهیم و مقولات تازه و در مراحل بعد، عمق و غنا بخشیدن به این مقولات، مد نظر قرار می‌گیرند. نمونه‌گیری، زمانی به پایان می‌رسد که محقق به اشباع نظری رسیده باشد و اشباع نظری، زمانی حاصل می‌شود که داده‌های اضافی، کمکی به تکمیل و مشخص کردن یک مقوله نظری نمی‌کنند و نمونه‌ها از آن پس مشابه به‌نظر می‌رسند. بنابراین نمونه‌گیری از اساتید، کارکنان و خبرگان سنندجی تا جایی ادامه می‌یابد که محقق به این نتیجه برسد که همه اساتید، خبرگان و کارشناسان سنندجی نظر واحدی در ارتباط با بحران هویتی و قومیتی را دارند و در این مطالعه محقق با انجام ۱۵ مصاحبه عمیق به اشباع نظری رسید.

یافته‌های پژوهش

یافته‌های کیفی پژوهش

هدف از این بخش از پژوهش، ارائه یک چارچوب نظری برای کشف الگوی بومی اساتید، خبرگان و کارشناسان سنندجی برای برساخت اجتماعی و تجربه شخصی شهروندان سنندجی از تبیین بحران هویتی و قومیتی است که بر همین اساس می‌توان گفت این پژوهش فهم

اساتید، خبرگان و کارشناسان سنندجی در ارتباط با تبیین بحران هویتی و قومیتی طراحی کرده و علاوه بر آن، مؤلفه‌های تأثیرگذار بر مدل موجود را به‌صورت پارادایمی در اختیار قرار می‌دهد. برای ساخت نظریه در روش کیفی گراند تئوری، نیاز به مصاحبه‌های عمیق است. بر همین اساس برای استخراج الگوی نظری و یا فرایند نظریه‌سازی، محقق اقدام به انجام مصاحبه‌هایی عمیق با ۱۵ نفر از اساتید، خبرگان و کارشناسان مسائل قومی در سنندج کرده است. این افراد به‌طور مستقیمی با فرایندهای هویتی و قومیتی در کشور درگیر هستند و اطلاعات دانشی و تجارب بالایی در این زمینه دارند. در نهایت، نتایج تحلیل داده‌ها بر اساس مراحل سه گانه کدگذاری ارائه شد و در مرحله کدگذاری باز، بیش از ۳۰۴ مفهوم و گزاره معنادار استخراج شد. در مرحله بعد ۲۷۰ مفاهیم متناظر از تعداد ۳۰۴ گزاره‌های معنادار کلی موجود در متن مصاحبه‌ها استخراج شد. این مقوله‌ها دارای ارتباط مفهومی با همدیگر هستند و به‌راحتی می‌توان آنها را دسته‌بندی کرد. البته می‌توان گفت تعداد زیادی از این مفاهیم تکراری هستند و یا همپوشانی بالایی با هم دارند. برای مثال مفاهیمی مانند؛ ملت‌سازی افراطی، پروژه ملت‌سازی، پروژه ملت‌سازی سیاسی، سیاست همگون‌سازی، همگون‌کردن لباس و مفاهیمی زیادی از این دست به یک خرده مقوله به‌نام «سیاست تاریخی همگون‌سازی» تبدیل شده‌اند. در ادامه فرایند کدگذاری از تعداد ۲۷۰ مفاهیم متناظر، تعداد ۲۲ خرده مقوله استخراج شده که دارای ارتباط مفهومی با همدیگر هستند. همچنین به‌خاطر نزدیکی معنایی بسیاری از خرده مقولات محوری در مرحله کدگذاری محوری ۲۲ خرده مقوله موجود به ۹ مقوله محوری تبدیل شده‌اند. مراحل تئوری‌سازی در نظریه زمینه‌ای در نمودار زیر نشان داده شده است.



نمودار ۱ - فرایند استخراج تئوری برآمده از مصاحبه‌های پژوهش

همان‌طور که عنوان شد، مفاهیم متناظر استخراجی در متن مصاحبه‌ها دارای چند ویژگی اساسی هستند؛ اولاً این مفاهیم خیلی زیاد و متنوع هستند، در ثانی ضمن تکراری بودن برخی مفاهیم، همپوشانی بالایی در برخی از آنها مشاهده می‌شود. بر همین اساس، می‌توان به راحتی آنها را به یک مفهوم انتزاعی‌تر - که دایره شمول آن شامل همه مفاهیم نزدیک به هم می‌شود - تبدیل کرد. بنابراین در این مرحله از کدگذاری (که به کدگذاری محوری معروف است)، ۲۷۰ مفاهیم متناظر به ۲۲ خرده‌مقوله تبدیل شده‌اند. در نهایت پس از بررسی دقیق‌تر و پیوند بین مفاهیم خرده مقولات، ۹ مقوله محوری به دست آمد که این مقولات عبارت از: نادیده‌انگاری اقوام، خلأ قانونی، ضعف نهادی، بی‌عدالتی، سیاسی‌انگاری، سوءمدیریت مسائل قومی، امحای هویتی اقوام، تجزیه‌طلبی و رخ‌نمایی هویت قومی هستند که با انتزاع بیشتر این مقولات در مرحله کدگذاری گزینشی، یک مقوله هسته‌ای به شرح «نادیده‌انگاری قانونی اقوام در یک ضعف نهادی با ترکیب بی‌عدالتی موجود در بستر سیاسی‌انگاری عامل بحران‌های هویتی و قومیتی هستند که با راهبرد امحای هویتی اقوام و سوءمدیریت مسائل قومی به پیامدهای ناخوشایندی چون تجزیه‌طلبی و رخ‌نمایی هویت قومی منجر می‌شود» ظاهر شد که می‌تواند تمامی مقولات دیگر را تحت پوشش قرار بدهد.

جدول زیر، نتایج تحلیل داده‌ها را در مراحل کدگذاری محوری و گزینشی نشان می‌دهد. در اینجا ابتدا هر ۹ مقوله همراه با نقل قول‌های مشارکت‌کنندگان مطرح می‌شود. پس از طرح مقولات، مقوله هسته‌ای و نهایتاً مدل پارادایمی به تصویر کشیده می‌شود.

جدول ۱ - خروجی مراحل کدگذاری محوری و گزینشی

خرده مقولات	مقولات محوری	مقوله هسته
نگاه‌های انکاری به قومیت	نادیده‌انگاری اقوام	نادیده‌انگاری قانونی اقوام در یک ضعف نهادی با ترکیب بی‌عدالتی موجود در بستر سیاسی‌انگاری عامل بحران‌های هویتی و قومیتی هستند که با راهبرد امحای هویتی اقوام و سوءمدیریت مسائل قومی به پیامدهای ناخوشایندی چون تجزیه‌طلبی و رخ‌نمایی هویت قومی منجر می‌شود.
بی اعتمادی به قومیت‌ها		
به رسمیت نشاخصت هویت‌های قومی		
ضعف قانون (مغفول ماندن قانون اساسی)	خلأ قانونی	
اجرایی نشدن قانون موجود		

ادامه جدول ۱ - خروجی مراحل کدگذاری محوری و گزینشی

مقوله هسته	مقولات محوری	خرده مقولات
	ضعف نهادی	فقدان کنفدراسیون اقوام ایرانی
		کاهش اختیارات نهاد محلی
		کوتاهی نهاد روشنفکری
	بی عدالتی	توسعه ناهماهنگ
		تبعیض و محرومیت های گسترده
	سیاسی انگاری	سیاسی کردن مسائل قومی
		تجزیه هراسی و انگ تجزیه طلبی به مطالبات قومی
		گره زدن مطالبات قومی با گرایش های رادیکالی
	سوء مدیریت مسائل قومی	ضعف رسانه ای حاکمیت
		عملکرد غیر مسئولانه در قبال اقوام
		فداشدن تمایلات قومی زیر سایه امنیت ملی
	امحای هویتی اقوام	سیاست تاریخی همگون سازی
		استمرار هویت سازی دینی و ملی
	تجزیه طلبی	تجزیه و طلاق سیاسی
		شکاف ساختاری قومیت ها
	رخنمایی هویت قومی	هویت های به افراط رفته
		عدم هم راستایی هویت ملی و هویت قومی

در این مرحله، مایه‌گرفتن مفاهیم از داده‌ها، مشخصه اصلی راهبرد نظریه زمینه‌ای است و به کمک تحلیل مقوله‌ها می‌توان فرایند نظریه‌سازی را تشریح کرد. در مورد نام‌گذاری مناسب مقوله‌ها، پرسیدن سؤالات برانگیزنده، مقایسه و استنتاج طرحی نو، یکپارچه و واقع‌بینانه از انبوه داده‌های خام و سازمان‌نیافته، نیاز به خلاقیت ویژه‌ای دارد و با توجه به خلاقیت باید حساسیت نظری، راهگشای ادامه کار باشد. حساسیت نظری از خلال تجربه حرفه‌ای، مطالعه متون، تجربه شخصی، و روند تحلیل داده‌ها در خلال پژوهش بر حساسیت نظری محقق می‌افزاید. حساسیت نظری از آن جهت مهم است که اساساً پژوهش کیفی و نظریه‌مبنایی در پی معنادادن به داده‌ها هستند.

مقوله هسته (مرکزی)

آخرین مرحله کدگذاری، مرحله کدگذاری گزینشی است که در آن کدهای به‌دست‌آمده در مرحله کدگذاری محوری را در سطحی انتزاعی‌تر ادامه می‌دهد. هدف از این کار، یکپارچه‌سازی و پالایش مقوله‌های کسب‌شده در مرحله کدگذاری محوری است. در این مرحله است که شکل‌گیری و پیوند هر مقوله با سایر مقوله‌ها شرح داده می‌شود و مقوله هسته نهایی به‌دست‌آمده که کل مفاهیم و مقوله‌ها را در بر می‌گیرد. با ترکیب ۹ مقوله اصلی پژوهش (نادیده‌انگاری اقوام، خلأ قانونی، ضعف نهادی، بی‌عدالتی، سیاسی‌انگاری، سوءمدیریت مسائل قومی، امحای هویتی اقوام، تجزیه‌طلبی و رخ‌نمایی هویت قومی)، مقوله هسته نهایی در مرحله کدگذاری گزینشی ظهور کرد. با توجه به مقولات عمده و توضیحات فوق، می‌توان گفت که مقوله نادیده‌انگاری قانونی اقوام در یک ضعف نهادی با ترکیب بی‌عدالتی موجود در بستر سیاسی‌انگاری عامل بحران‌های هویتی و قومیتی هستند که با راهبرد امحای هویتی اقوام و سوءمدیریت مسائل قومی به پیامدهای ناخوشایندی چون تجزیه‌طلبی و رخ‌نمایی هویت قومی منجر می‌شود، می‌تواند همه مباحث اساتید، خبرگان و کارشناسان مسائل قومی در سنندج را راجع به بحران‌های هویتی و قومی در کردستان تحت پوشش قرار دهد و نیز جنبه تحلیلی داشته باشد.

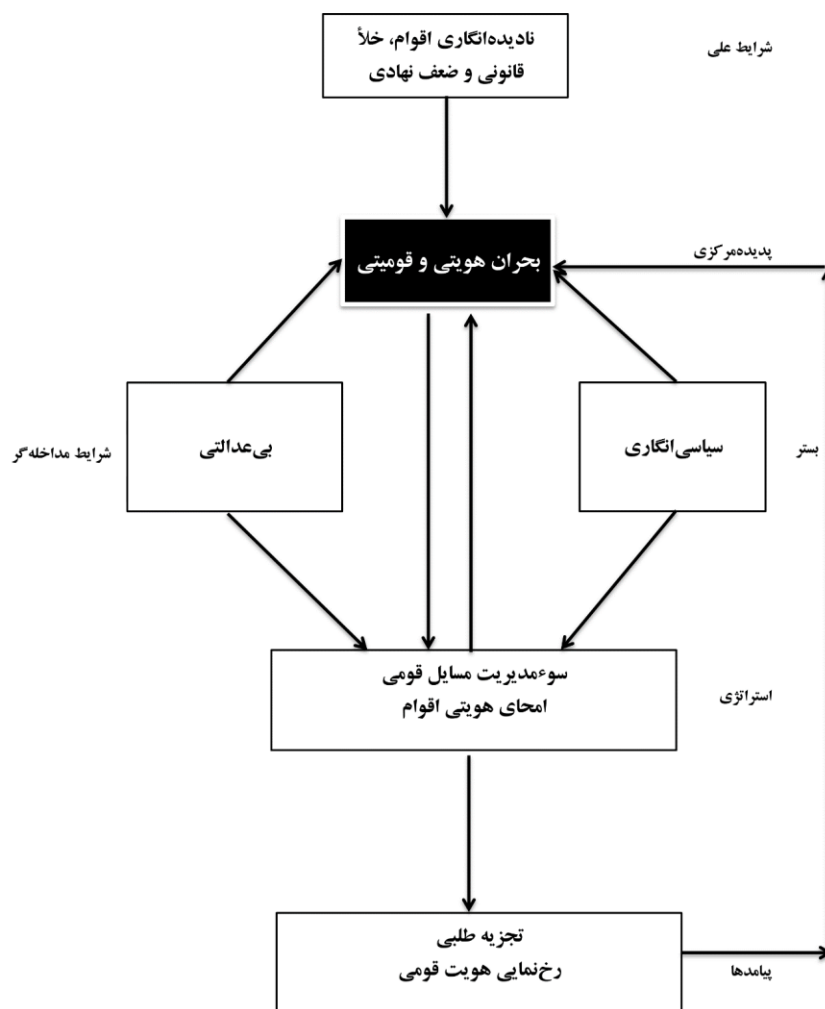
براساس مقوله هسته نهایی -که خود برگرفته و انتزاع شده از سایر مقولات عمده ارائه شده است- اساتید، خبرگان و کارشناسان مسائل قومی در سنندج در تجربه زیست خود شرایط علی، بستر و پیامدهای بحران‌های هویتی و قومی را تجربه، درک و یا تصور می‌کنند. آنها در

شرایط و بستر تعاملی خاصی بحران‌های هویتی و قومی در کردستان را تبیین کرده‌اند که اگر این شرایط در هرجا مهیا شود، انتظار خیزش بحران‌های قومی و هویتی بالا می‌رود.

ترسیم مدل پارادایمی

در مجموع، یافته‌های کیفی پژوهش حاضر، نشان دادند که بر ساخت اجتماعی و تجربه شخصی شهروندان سنندجی از بحران هویتی و قومیتی در شرایطی مختلفی اتفاق می‌افتد. اساتید، خبرگان و کارشناسان مسائل قومی در سنندج رویکردهای متفاوتی را در راستای بحران هویتی و قومیتی در سنندج بیان کرده‌اند، اما همگی بر اساس ترکیب آرای آنها به اتفاق نظر واحدی با نام یک تئوری بومی رسیده‌اند. در کل، همه آنها در این مسئله که دلایل بحران‌های قومیتی و هویتی وجود دارد، اتفاق نظر دارند، اما هر کدام از رویکردی متفاوت به این مقوله نگاه کرده‌اند و پاسخ‌های متفاوتی به سؤال اصلی پژوهش داده‌اند. در یک رویکرد کلی می‌توان همه یافته‌ها را در یک مدل پارادایمی برای فهم بهتر ترسیم کرد. همان‌گونه که در شکل شماره ۲ - مشاهده می‌شود، این مدل دارای بخش‌های؛ شرایط علی، پدیده، بستر، شرایط مداخله‌گر، استراتژی و پیامد است. پدیده مرکزی این مدل، بحران‌های هویتی و قومیتی در سنندج است که محور سؤالات مصاحبه کیفی و اطلاعات نظری و مفهومی اساتید، خبرگان و کارشناسان مسائل قومی در سنندج می‌باشد. همچنین در این مدل، شرایط علی شامل سه مؤلفه نادیده‌انگاری اقوام، خلأ قانونی و ضعف نهادی است. شرایط علی در مدل پارادایمی پژوهش دارای اثرگذاری چندگانه‌ای است که می‌تواند علت مستقیم و غیرمستقیم بحران‌های هویتی و قومیتی باشد. برای مثال شرایط علی با اثرگذاری مستقیم خود بر بحران‌های هویتی و قومیتی می‌تواند عامل این بحران‌ها باشد و از طرفی دیگر همچنین شرایط علی می‌تواند اثر مستقیمی بر بسترهای بحران‌های هویتی و قومیتی داشته باشد. علاوه بر آن شرایط علی هم بر استراتژی‌ها و هم بر پیامدها اثر غیرمستقیمی دارد. همچنین در تحلیل مدل پارادایمی باید گفت شرایط مداخله‌گری نیز وجود دارند که می‌تواند بر بحران‌های هویتی و قومیتی اثر مستقیمی داشته باشند. این شرط مداخله‌گر، بی‌عدالتی است که می‌تواند شتاب‌دهنده بحران‌های هویتی و قومیتی باشند. این شرط مداخله‌گر، اثری دوسویه در مدل پارادایمی دارد و هم‌زمان هم بر پدیده مرکزی و هم بر استراتژی‌های موجود در مدل اثر دارد. علاوه بر شرط مداخله‌گر، بستر سیاسی انگاری نیز اثر دوسویه در مدل دارد. ابتدا به‌طور مستقیمی بر بحران‌های هویتی و

قومیتی اثر دارد و به دنبال آن بر استراتژی‌ها نیز اثرگذار است. خود استراتژی‌ها نیز با دو مقوله محوری سوءمدیریت مسائل قومی و امحای هویتی اقوام هم بر پدیده مرکزی و هم بر پیامدهای مدل که شامل دو مقوله تجزیه‌طلبی و رخ‌نمایی هویت قومی است، اثرگذارند. در نهایت پیامدها خود می‌توانند بازتولیدکننده بحران هویتی و قومیتی در سنندج باشند. شکل مدل پارادایمی پژوهش در ادامه آمده است.



شکل ۲ - مدل پارادایمی پژوهش

در این پژوهش، به‌منظور آگاهی از ذهنیت اساتید، خبرگان و کارشناسان سنندجی برای طراحی مدل بحران هویتی و قومیتی در کردستان از روش ترکیبی یا آمیخته استفاده شده است. در رویکردهای آمیخته معمولاً ترکیبی از روش‌های کمی و کیفی وجود دارد که شرایط کاملاً متفاوتی نسبت به سایر روش‌های کمی و کیفی دارد. بدون شک رویکردهای آمیخته، دید جامع‌تری برای فهم پدیده‌های انسانی و اجتماعی در مقایسه با سایر رویکردها به محقق می‌دهند. از این رو، امروزه در بیشتر کارهای پژوهشی مقاطع تحصیلات تکمیلی به‌کارگیری روش‌های آمیخته و ترکیبی مورد استقبال واقع شده است. از آنجایی که در این پژوهش، داده‌های کیفی در مرحله اول پژوهش جمع‌آوری می‌شوند و هدف پژوهشگر می‌تواند کشف مدلی برای تبیین بحران هویتی و قومیتی در کردستان باشد، بنابراین این مهم، با نظر و عقاید اساتید، خبرگان و کارشناسان سنندجی ممکن می‌شود. به‌طور کلی می‌توان گفت نظرات کارشناسی اساتید، خبرگان و کارشناسان سنندجی، بهترین راهبرد برای تبیین بحران هویتی و قومیتی در کردستان هستند. از این رو، برای درک اعتبار چنین الگویی می‌توان همین موضوع را می‌توان در سطح وسیعی از جامعه آماری مشابه مورد بررسی کمی قرار داد.

مقایسه رویکردهای نظری با الگوی استخراجی

هرچند رویکردهای نظری زیادی در ارتباط با بحران‌های قومیتی و هویتی مطرح شده‌اند، اما تعداد کمی از این نظریات با مقوله‌های استخراجی پژوهش دارای همسویی هستند و حتی یک نظریه منسجم که بتواند به‌طور هم‌زمان بر چند مقوله استخراجی دلالت داشته باشد، در مباحث نظری مربوط به بحران‌های هویتی و قومیتی وجود ندارد. لازم به ذکر است که چنین فقدان، نه تنها بد نیست، بلکه دلایل محقق را برای بررسی کیفی این موضوع موجه‌تر خواهد کرد. از ویژگی‌های این تئوری استخراجی، منحصربه‌فرد بودن و خاص بودن است. بدون شک هیچ چارچوب نظری تا کنون با این مؤلفه‌ها و شاخص‌ها مسائل قومیتی و هویتی را تبیین نکرده و این یک تبیین ناب است که ویژگی برجسته آن بومی بودن و قدرت تبیین بالا برای مسائل قومی جوامع خاص است.

رویکرد نظری موجود محصول تفکر نخبه‌های محلی و کشوری است که نسبت به اندیشمندان غربی تخصص و دانش بیشتری در ارتباط با مسائل قومی کشور دارند. بر همین اساس، این تبیین بسیار منطقی‌تر و قابل پذیرش‌تر از الگوهای نظری موجود است. با خردکردن مشخصه‌های اصلی

نظریه استخراجی بخش کیفی، مشخص شد که مفاهیم و مقوله‌ها آنچنان هم بیگانه و خاص نیستند و بسیاری از آنها را چه به صورت مستقیم و چه به صورت تلمیحی در آرای برخی نظریه‌پردازان این حوزه می‌توان یافت، اما هنر این تئوری استخراجی، منحصربه‌فرد بودن و تعلق تبیینی بالای آن به یک جامعه هدف است. در راستای همسویی مقولات استخراجی می‌توان شاهد همسویی برخی از این مقولات با رویکردهای نظری موجود بود. در ارتباط با مقوله نادیده‌انگاری اقوام پراپروتونیک^۱ (۲۰۰۴) بحران‌های قومیتی را محصول گمنامی قومیت‌ها و به حساب نیاوردن آنها در رابطه با هویت‌های کلان معرفی می‌کند و گیدنز نیز (۲۰۰۰) در دنیای مدرن هویت جدید را محصول ادغام و ترکیب هویت‌های کوچک می‌داند.

در ارتباط با مقوله ضعف نهادی اندیشمندانی، نظیر فردیناند تونیس^۲، کارل دویچ^۳، گلیفورد^۴ و مک کورمک^۵ (۱۹۹۹) نقش فرهنگ، ارتباطات و نهادهای مدنی موجود را در فرایند دولت - ملت‌سازی، عامل ستیزه‌های قومی و بحران‌های قومی و هویت‌خواهی‌های فرهنگی و محلی معرفی کرده‌اند. از طرفی دیگر جونز^۶ و گالیهر^۷ (۲۰۰۷) احساس تعلق شدید تبلیغ شده به میراث و هویت قومی را عامل ناسازگاری معرفی می‌کنند. در نهایت برگر^۸ و همکارانش (۲۰۰۴) عدم عضویت و فعالیت در نهادهای مدنی و داوطلبانه قومی را عامل کاهش یکپارچگی سیاسی و هویت جمعی معرفی می‌کنند.

در ارتباط با مقوله بی‌عدالتی، دکر^۹ و بالت^{۱۰} (۲۰۰۵) بی‌عدالتی در وضعیت اقتصادی و اجتماعی و محرومیت نسبی را عامل فرسایش همبستگی اجتماعی و تحریک اقلیت‌های قومی معرفی کرده‌اند. در همین راستا سابلونیرره^{۱۱} و همکاران (۲۰۱۰) نیز نقش محرومیت نسبی و رفاه شخصی در درگیری‌های قومی و ملی برجسته کرده‌اند و در نهایت، ماریته و کوین^{۱۲} (۲۰۱۱) اختلافات اجتماعی در مدارس چند قومی از طریق تعاملات بین آنها را باز تولیدکننده

1 Praponotinic

2 Ferdinand Tonnies

3 Karl Deutsche

4 Glifford Geertz

5 Mc Cormack

6 Jones

7 Gallihar

8 Berger

9 Dekker

10 Bolt

11 Sablonnière

12 Mariëtte and Kevin

تنش‌های قومیتی و هویتی معرفی کرده‌اند. در نهایت، گالیهر^۱ و همکاران (۲۰۱۱) تأثیر تجربه احساس تبعیض بر میزان ناسازگاری هویت قومی مورد مطالعه قرار داده است.

در مسئله سیاسی‌انگاری، مباشر^۲ (۲۰۰۶) پنهان‌سازی هویتی به‌عنوان یک نگاه سیاسی کل‌نگر را عامل ادغام هویت‌های قومی به نفع هویت ملی و مذهبی می‌داند. در همین راستا شپردو سباستین^۳ (۲۰۱۲) هویت قومی را یک هویت سیاسی معرفی می‌کنند که عامل اختلافات قومی بوده است. در مورد مقوله سوءمدیریت مسائل قومی، بارترا^۴ (۱۹۷۹) بحران‌های قومی دنیای معاصر را متأثر از سوء مدیریت اقتصاد نظام سرمایه‌داری می‌داند و بورمن^۵ (۱۹۸۸) نیز مدیریت ضعیف توزیع سرمایه، رانت و مراودات تجاری - اقتصادی را سبب تشدید عقب‌ماندگی اقوام و در نهایت، بسترسازی برای منازعه قومی دانسته است. در مورد مقوله امحای هویتی اقوام همسویی نظریات زیادی مشاهده شد. کاستلز^۶ (۲۰۱۱) سخن از هویت مشترک جهانی می‌کند که در آن جوامع چند قومی به‌شدت تحت تأثیر هویت جهانی در حال ادغام می‌بینند و ملو^۷ (۲۰۱۵) ساخت یک هویت کلان با عنوان هویت ملی را عامل کاهش تنش‌های هویتی و قومیتی معرفی می‌کند. بر همین اساس، استوارت هال^۸ (۱۹۹۶) احساس یکپارچگی هویتی را جایگزین هویت‌های خرد و محلی معرفی می‌کند. در ارتباط با مقوله خلأ قانونی، فکوهی (۱۳۹۰) ضعف قوانین موجود و اجرایی نشدن بسیار از مواد قانونی را عامل گسترش تنش‌های قومیتی معرفی می‌کند.

فیجین^۹ (۱۹۷۸) جذب و ادغام اقلیت‌های قومی، نژادی و دینی را راهکار کاهش تنش‌ها معرفی می‌کند و نتلتون^{۱۰} (۱۹۹۸) هویت‌سازی را ابزاری برای انسجام معرفی کرده است و در نهایت، مرینو و تلجا^{۱۱} (۲۰۱۰) ساخت یک هویت قومی با رویکردی روان‌شناختی را عامل کاهش تنش‌های قومیتی می‌داند.

1 Renee V Galliher

2 Mobasher

3 Shepherd and Sebastian

4 Bartra

5 Burman

6 Castles

7 Mello

8 Stewart Hall

9 Feagin

10 Nettleton

11 Merino and Tileagă

در ارتباط با مقوله تجزیه‌طلبی، تورن^۱ (۱۹۹۲) خودمختاری خاص برخی مناطق قومی را زمینه‌ساز بحران‌های قومی می‌داند. همچنین در مورد مقوله رخ‌نمایی هویت قومی، کنی و برینر^۲ (۲۰۱۳) برجستگی هویت قومی در سازمان را تنش آفرین معرفی کرده و تیشکوف^۳ (۱۹۹۶) رشد گروه‌های قومی و هویتی را عامل افول الگوی دولت-ملت معرفی کرده است. مویر^۴ (۱۹۹۷) بازگشت به هویت‌های قومی و مذهبی با تجهیز و بسیج امکانات به طرق مختلف را باعث افزایش ستیزه‌های قومی تعریف می‌داند. در همین راستا استتس (۲۰۰۷)؛ استتس و بورک^۵ (۲۰۰۰) برخی از هویت‌ها را که از برجستگی بالاتری برخوردارند، عامل تنش معرفی می‌کنند.

نتیجه‌گیری

امروزه، نگاه کارشناسی به مسائل اجتماعی و سنجش کارشناسانه مسائل رویکردی نوین در حوزه مطالعات اجتماعی است که مورد استقبال بسیاری از اندیشمندان این حوزه قرار گرفته است. همچنین در الگوهای جدید برنامه‌ریزی اجتماعی و مدیریت در عرصه محلی، ملی و جهانی، تمرکز به شناخت علمی مسائل مورد توجه بسیاری از محققان و اندیشمندان حوزه علوم انسانی واقع شده است. بر همین اساس، انتخاب ابزار و رویکرد مناسب برای شناخت مسائل، یکی از مهم‌ترین گام‌های توفیق سیاست‌ها و برنامه‌ریزی‌های اجتماعی و فرهنگی موجود محسوب می‌شود. از این رو، پژوهش حاضر، با هدف مطالعه برساخت اجتماعی و تجربه شخصی شهروندان سنندجی از بحران هویتی و قومیتی به روش ترکیبی به مطالعه مسائل مربوط به قومیت‌ها در مناطق کردنشین پرداخته است.

واقعیت این است که هویت در گذار از جهان سنت به مدرن از شکل سخت و سنتی خود جدا گشته و امروزه شکلی سیال و نسبی به خود گرفته است. همین امر، موجب شده است که پویایی‌های درونی هویت بسیار بیشتر از جهان سنتی باشد و شناخت علمی آن با توجه به نسبی‌بودن این پدیده به مراتب سخت‌تر و پروبلماتیک شود. در واقع، هویت بیشتر به حوزه شخصی و فردی افراد در حال حرکت است و سبک‌های زندگی گوناگون افراد هویت آنها را

1 Thorne

2 Kenny & Briner

3 Tishkov

4 Moire

5 Essets & BurK

شکل می‌دهد. هویت‌های شخصی آن گونه که گیدنز معتقد است نتیجه فرایند جهانی‌شدن و گسترش رسانه‌های ارتباطی و اطلاعاتی بوده است، اما همین فرایندها، آن گونه که کاستلز مطرح می‌کند، در مقابل خود مقاومت‌هایی از جانب جنبش‌های گوناگون جمعی که به دنبال مای جمعی و تاریخی خود بوده‌اند مواجه شده است. از جمله این جنبش‌های مقاومت‌کننده، می‌توان به جنبش‌های قومی اشاره کرد که به دنبال احیای روابط درون‌گروهی قوی‌تر می‌باشند تا در برابر فشارهای یکسان‌کننده جهانی یا ملی (از جانب گروه اکثریت) مقاومت نمایند. در این پژوهش نیز تأکید بر هویت قومی بوده و نظریات متعددی در این زمینه بررسی و تحلیل شده است.

رویکردهای غالب نظری، نشان داده است که در کنار استقلال کشورهای مستعمره و طرح مباحث استعمارگری، مفاهیم جدیدی همانند قوم‌مداری و هویت قومی در دهه ۱۹۶۰ وارد مباحث جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی شده‌اند. بر اساس تعاریف هویت قومی را می‌توان مجموعه ایده‌های فرد درباره اعضای گروه قومی خود و بازشناسی خود با استفاده از برجسب‌های قومی دانست. مفهوم قومیت نیز اولین بار توسط دیوید رایزمن جامعه‌شناس آمریکایی در سال ۱۹۵۳ به کار رفت و کاربرد اصلی آن زمانی رایج شد که ناتان گلیرر و دانیل موینیان، حاصل مطالعه خود درباره گروه‌های قومی آمریکا را در سال ۱۹۷۵ منتشر کردند. بنابراین ورود این مفاهیم به حوزه علوم اجتماعی، بدین سبب بود که در بسیاری از کشورهای تازه استقلال یافته و برخی از کشورهای اروپایی و آمریکایی افراد در گروه‌های هویتی چندگانه‌ای عضویت داشتند که احساس تعلق نسبت به آنها در مقابل هویت ملی و جامعه‌ای آنان قرار می‌گرفت. از جمله این هویت‌های چندگانه؛ پیوستگی افراد به هویت‌های محلی، منطقه‌ای، قومی و... را می‌توان ذکر کرد. این پیوستگی به هویت‌های خرد، گاهی آنچنان در مقابل هویت ملی در بعضی از کشورها قرار می‌گیرد که منجر به درگیری‌های قومی و نژادی در بسیاری از کشورها می‌گردد. نمونه این درگیری‌ها در دهه ۱۹۹۰ در کشور سومالی اتفاق افتاد که تا سال‌ها ادامه پیدا کرده و موجب کشته و آواره شدن تعداد زیادی از اهالی آن کشور شد. شواهد تاریخی در کشور ما به دلایل چند قومیتی بودن کشور، مسئله هویت‌های قومیتی را بسیار پیچیده کرده است. با توجه به اینکه هویت ملی خمیرمایه اصلی روند ملت‌سازی یا کشورسازی به‌شمار رفته و با در نظر گرفتن اینکه در کشور شاهد نقص‌هایی در کارکرد عناصر مختلف نظام و خرده نظام‌های تابعه در این عرصه نسبت به همدیگر هستیم، می‌توان این نتیجه را گرفت که هویت ملی ایرانیان

آنچنان که در روند ملت‌سازی می‌توانست به کار آید، کارکرد مثبت و کامل خود را حداقل در میان بعضی از اقوام و خرده نظام‌های قومی از دست داده است. در واقع، تشکیل هویت‌های موازی هویت کل و جمعی در کشور موجب تضعیف هویت ملی شده است و نظم ساختار اجتماعی کل را مورد تردید قرار داده است. این بدان معنی است که هویت‌های خرد و قومی، نقشی تعیین‌کننده‌تر را در شبکه هویتی افراد بازی می‌کند.

در پهنه واقعیت عینی و جامعه این امر موجب تشکیل شبکه‌های اجتماعی درون‌گروهی قومی در مقابل شبکه‌های اجتماعی برون‌گروهی و چندگانه در میان اقوام ایرانی شده است.

در واقع چنین روابط درون‌گروهی در سطح کلان موجب پیدایش زمینه‌های ناسیونالیسم قومی می‌شود و هویت جمعی و ملی افراد را تحت تأثیر قرار می‌دهد. البته نقش عواملی که موجب و پدیدآورنده این موضوع هستند را نیز نباید نادیده گرفت. بدین معنا، ساختار و جغرافیای سیاسی ایران نیز بر تشکیل و قدرت یابی ناسیونالیسم قومی در ایران بی‌تأثیر نیستند. وجود قطب‌های قومیتی در چهارسوی مرزهای کشور و حتی تشکیلات قومی در مرکز فلات ایران، خود به‌گونه‌ای موجبات تشکیل هویت‌های محلی و منطقه‌ای می‌شود. علاوه بر این ساختار قومیتی چندگانه در مناطقی مانند غرب، جنوب شرقی، جنوب و نواحی‌ای از شمال شرق کشور (ترکمن صحرا) شاهد شکاف مذهبی نیز هستیم؛ بدان معنا که این مناطق از کشور ایران دارای مذهب سنی بوده و خود این امر موجب تقویت حس قوم‌مداری در افراد ساکن در آنجا می‌شود به‌گونه‌ای که از آن در ادبیات جامعه‌شناسی به‌عنوان شکاف متراکم (همراه‌شدن شکاف مذهبی و شکاف قومیتی) یاد می‌شود. علاوه بر موارد یاد شده، گسست اقتصادی حاکم بر مرکز و مرزنشینان نیز از عواملی محسوب می‌شود که موجب پدید آمدن احساس محرومیت و احساس تبعیض در میان اقوام متفاوت گشته است و در نتیجه، منجر به همبستگی درون‌گروهی بالاتر و گسست از هویت ملی می‌شود.

هرچند تئوری‌هایی به‌صورت جسته و گریخته تبیین‌کننده این وضعیت قومی و هویتی در کشور هستند، اما برای روشن‌شدن بهتر مسئله قومیت در ایران، محقق اقدام به مطالعه عمیق در میان کرده‌های سنندجی به‌عنوان قومیتی متفاوت از لحاظ هویتی و مذهبی کرده است که یافته‌های کیفی، گویای واقعیت‌های ناب از روابط ساختاری هویت و قومیت در کشور بوده و برساخت‌های اجتماعی و تجربه شخصی شهروندان سنندجی از بحران هویتی و قومیتی نمونه‌ای منحصر به فرد از مطالعات هویتی و قومیتی در این زمینه بوده است.

منابع

- احمدی، حمید (۱۳۷۸). قومیت و قوم‌گرایی در ایران: از افسانه تا واقعیت. تهران: نشر نی.
- برتون، رولان، (۱۳۸۰)، قوم‌شناسی سیاسی، ترجمه دکتر ناصر فکوهی، تهران، نشر نی.
- تاملینسون، جان (۱۳۸۱). جهانی‌شدن و فرهنگ، ترجمه محسن حکیمی، دفتر پژوهش‌های فرهنگی با همکاری مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها.
- ترنز، جان‌اتان. اچ. (۱۳۸۴). پیدایش نظریه جامعه‌شناختی، ترجمه عبدالعلی لهسایی‌زاده، شیراز: انتشارات نوید شیراز.
- توسلی، غلامعباس (۱۳۸۴). نظریه‌های جامعه‌شناسی. تهران: انتشارات سمت.
- جنکینز، ریچارد (۱۳۸۱) هویت اجتماعی، ترجمه تورج یار محمدی، تهران، نشر شیرازه.
- حاجیانی، ابراهیم (۱۳۸۰) « مسئله وحدت ملی و الگوی سیاست قومی در ایران »، نامه انجمن جامعه‌شناسی، شماره ۳.
- حاجیانی، ابراهیم (۱۳۸۷). «نسبت هویت ملی با هویت قومی در میان اقوام ایرانی»، مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره نهم، شماره ۳ و ۴، صص: ۱۶۴ - ۱۴۳.
- دوران، بهزاد (۱۳۸۷). هویت اجتماعی: رویکردها و نظریه‌ها، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی.
- ریتزر، جورج (۱۳۸۴). نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.
- زهیری، علیرضا (۱۳۸۴). «چیستی هویت ملی»، فصلنامه علوم سیاسی، سال هشتم، شماره ۲۹، صص ۵۰ - ۲۹.
- فکوهی، ناصر و آذرنوش عیاری (۱۳۸۸). «اینترنت و هویت در پنج هویت قومی ایرانی»، مجله جهانی رسانه، شماره ۷، بهار ۱۳۸۸، صص: ۲۶ - ۱.
- فکوهی، ناصر. (۱۳۹۱)، قومیت و گفتگوی تمدن‌ها، ترجمه فکوهی، تهران، نشر نی، ضمیمه.
- فکوهی، ناصر. (۱۳۸۱) «گشایش قلمروهای نو در آثار انسان‌شناسی» گفتگو با دکتر ناصر فکوهی، کتاب ماه علوم اجتماعی (ماهنامه تخصصی اطلاع‌رسانی و نقد و بررسی کتاب)، سال پنجم، شماره هشتم و نهم، خرداد و تیر.
- فکوهی، ناصر. (۱۳۸۳) انسان‌شناسی شهری، تهران، نشر نی.
- کاستلز، مانوئل (۱۳۸۰). عصر اطلاعات، اقتصاد، جامعه و فرهنگ (ظهور جامعه شبکه‌ای)، ترجمه احمد علیقلیان و افشین خاکباز، جلد اول، تهران: طرح نو.
- کاستلز، مانوئل (۱۳۸۰). عصر اطلاعات، اقتصاد، جامعه و فرهنگ، قدرت هویت، ترجمه حسن چاوشیان، جلد دوم، تهران: طرح نو.

- گل محمدی، احمد (۱۳۸۳). «جهانی‌شدن، فرهنگ، هویت»، تهران: نشر نی، چاپ دوم.
- گل محمدی، احمد، (۱۳۸۱)، جهانی‌شدن - هویت، فرهنگ، تهران، نشر نی.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۵). تجدد و تشخص، جامعه و هویت شخصی در عصر جدید، ترجمه ناصر موفقیان، تهران: نشر نی.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۶). جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.
- Castells, Manuel (2008). «Afterward» in Handbook of Mobile Communication Studies, Eds by James E. Katz, Cambridge, Massachusetts, London, The MIT Press .
- Castells, Manuel (2011). Communication Power, United States of America: Oxford University Press .
- Cohen, R. , Paul Kennedy (2000). Global Sociology, London: Macmillan Press LTD .
- Geertz, Clifford (2000). The Interpretatio of Cultures, United States of America: Basic Books .
- Giddens A. (2001). «Dimensions of Globalization» in the New Social Theory Reader: Contemporary Debates, Eds. Steven Seidman & Jeffrey C. Alexander, London: Rutledge .
- Jenkins, Richard (1996). Social Identity, United States of Amrica: Routledge .
- Kenny, Etlyn J; Briner, Rob B. (2013). Increases in salience of ethnic identity at work: The roles of ethnic assignation and ethnic identification, Human Relations, Vol 66, Issue 5, pp. 725 – 748 .
- Martha. E. Banal & George. P. Knishes (1993)» .Ethnic identity formation and transmission among Hispanic and other minorities", New York: SUNY Series: United States Hispanic Studies .
- Smith, Anthony D. (1991). National Identity. England: Penguin Books Ltd .
- Tajfel, Henri (1982). «Social Psychology of Intergroup Relation", Annual Review of Psychology, Vol. 33, pp. 1 – 39 .
- Tamai, Fumie (2004). «Nationalism and the Shadow off the Declining Empire: Dickens's Journalism and Speeches in the Mid – Fifties", Instructor: Doshisha University .
- Turner, Jonathan (2003). The Structure of Sociological Theory, United States of America: Wadsworth .
- Turner, Jonathan H. and Jan Stets (2005). The Sociology of Emotions, United States of America: Cambridge University Press .